

بسم الله الرحمن الرحيم

حکم ساخت مجسمه

فرع سوم این بود که، حرمت یا کراهت ساخت مجسمه، شامل مجسمه ملک و جن و موجوداتی که دارای حیات هستند اما دارای نه حیات مادی مرئی و محسوس، می شود یا نه؟ در اینجا همان طور که اشاره کردیم دو قول وجود دارد :

الف. حرمت ساخت مجسمه مطلقاً

یک قول که ظاهراً نظر صاحب جواهر هم همین است که حرمت دارد و حرمت بنابر قول کسانی که قائل به حرمت اند و احیاناً کسانی که قائل به کراهت اند، شامل جن و ملک هم می شود.

ب. حرمت ساخت مجسمه غیر جن و ملک

قول دیگری هم این است که نه، اختصاص به غیر جن و ملک دارد مثلاً حضرت امام در مکاسب نظرشان این است. در مورد کراهت، این است که این را امام فرمودند و تأکید دارند با نگاه فلسفی ای که به این مورد داشتند و به خوبی نشان می دهد که نگاه فلسفی این چنین مواقعی در بحث های فقهی تأثیر می گذارد. ابتدا وجوهی که برای اختصاص می شود اقامه کرد، را بررسی می کنیم. یعنی حرمت، به ملک و جن تسری نمی کند و این که ساختن مجسمه و پیکر ملک و جن مشمول حرمت نیست، اول وجوه این را می گوئیم و ضمن وجوه آن طرف را هم می گوئیم.

روایت « محمد بن مسلم »

این وجوه را می توان به این ترتیب تنظیم کرد که اولین وجه روایت محمد بن مسلم است که دیروز به آن اشاره کردیم که در آن تعبیر به حیوان، یا حیوان آمده است. وجه اول این است که گرچه ممکن است کسی ادعا کند این اطلاقاتی داریم ولی اطلاقات حرمت یا کراهت ساخت مجسمه، مقید می شود به مقیداتی، یکی از آن مقیدات، همان روایت محمد بن مسلم است که قبلاً هم اشاره شده است. روایت محمد بن مسلم، بنابراین که بگوئیم ربطی به بحث داریم - روایت آخر باب ۳ احکام مساکن، است - روایتش دارد « سألته عن التماثيل »، حضرت فرمودند: « لأبأس ما لم يكن حيواناً » که مفهومش این است که اگر تصویر و مجسمه حیوان بود، آن وقت فیه بأس.

با ملاحظه این روایت اینجا موضوع حرمت ، مجسمه حیوان است و حیوان شامل ملک و جن نمی شود. این استدلال اول است برای این که اختصاص دارد حکم بر غیر ملک و جن و به حیوانات این عالم طبیعی.

مفهوم کلمه «حیات»

حیات در مقابل موت است منتهی دایره ها و معانی مختلفی است که هر کدام در قرآن استعمال شده است. در مفردات راغب خیلی این کلمه حیات را خیلی خوب تقسیم بندی کرده معانی حیات را، ۶،۷ معنی ذکر کرده است و حیات ما چند دایره دارد:

الف. حیات عامه

یک حیات به معنای خیلی عام که در این عالم است. که حیات یعنی معنای عامی که موجودی که تغذیه می کند و شامل نبات و حیوانات و انسانها می شود.

ب. حیات غیر نباتی

یک معنی این است که موجودات غیر نباتی ولی شامل انسان شود.

ج. حیات انسانی

یک معنای حیات هم این است که اخص از این باشد، اختصاص به انسان داشته باشد. معنای اول، نبات، حیوانات و انسان، معنای دوم مقابل نبات است، حیوانات و انسان را دربرمی گیرد و معنای سوم انسان را دربر می گیرد و مختص اوست.

د. حیات الهی

معنای دیگری هم در آنجا وجود دارد که همین طور می شود اخص کرد، که حیات به معنای خیلی حقیقی ای که همان عالم مجردات می شود. معنای دیگر این است که حیات مطلق که مخصوص خداست.

و. حیات معنوی

گاهی مقصود از ذکر «حیات و احیاء» آن حیات طیبه و حیات همراه لذات معنوی است که در آیه شریفه مربوط به شهداء این جور است، «**لَا تَقُولُوا لِمَنْ يَاقُتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**» در «احیاء» بعضی اصل حیات را در نظر می گیرند و مشکلاتی پیش می آید که به

چه شکلی همه موجودات عالم حیات برزخی دارند و بعضی ها گفته اند که حیات، حیات خاصی است که همراه با تنعمات ویژه الهی است.

مفهوم کلمه « حَيَّوان » در روایت « محمد بن مسلم »

عرض کردیم که باید مشخص کرد که مقصود از کلمه حیوان چیست؟ استدلالی مبنی بر این که حَيَّوان اختصاص به موجودات غیر ملک و جن دارد و نباتات را نمی گیرد، صحیح است. اما شامل جن و ملک هم نمی شود.

الف. دیدگاه اول : شمول « حَيَّوان » بر ملک و جن

کسانی گفته اند که مفهوم حیوان مفهومی است که « مافیة الحیاة » ، مقر الحیاة است و حیات چون آنی است که شامل عالم مجردات و ملک و جن و... می شود اطلاق حیوان بر آنها مانعی ندارد ولی جواب، جواب تامی نیست. این که در این نوع استعمالات، حیوان، اطلاق بر ملک و جن شود، خیلی متداول نیست، کاربردهای حیوان در روایات فقهی نشانگر این است که حیوان شامل آنها نمی شود و بیشتر حیوان در روایات فقهی حتی مقابل انسان هم است، نه آن مفهوم جنسی که شامل انسان شود . فلذا این که کسی بخواهد بگوید مفهوم لفظ حیوان به ملک و جن هم شمول دارد، بعید است. استعمال متداول نیست بلکه شمولش نسبت به انسان هم وضوح ندارد.

جواب آقای اعرافی

منتهی اینجا شمولش نسبت به انسان به خاطر روایات دیگر، به خاطر این قرائنی که در موضوع است و مجسمه معلوم بوده که شامل انسان هم بوده و فرقی ندارد، نسبت به او ممکن است بگوییم شمولی دارد ولی شمول آن نسبت به ملک وضوحی ندارد . نمی گوییم حتماً حیوان شامل جن و ملک نمی شود و فقط اختصاص به ذی روح این عالم مادی دارد، می گوییم وضوح ندارد، و لااقل اجمال دارد و همین دلیل سبب می شود که نتوانیم به نفسه به آنها تسری دهیم . از نظر لغوی شمولش مانعی ندارد، ولی کاربرد فراوان حَيَّوان در غیر جن و ملک و در همین حیوانات مانع از این می شود که این اطلاق را در این کاربرد به آن اطمینان پیدا کرد . یعنی ظهورش محرز نیست. تا اینجا این استدلال به نظر درست می آید و این جواب که بگوییم حَيَّوان یک مفهوم عامی است، که آنها را شامل می شود، نه این یک نوع انصراف عقلی است یا لااقل تردید است که نمی تواند شامل آن شود.

ب. دیدگاه دوم : شمول « حیوان » بر تمام موجودات

جواب دوم این است که در اینجا ما نمی‌گوییم مفهوم هم شمول دارد، ولی شرایط بحث مجسمه و ساخت مجسمه طوری است که می‌شود القاء خصوصیت کرد، به خصوص با توجه به این که ظاهر اولیه حیوان غیر انسان است.

ولی چرا به انسان تسری می‌دهیم؟ برای این که در روایات دیگر که رجال و نساء را مطرح می‌کند از طرف دیگر هم که مجسمه‌ها که از نظر واقعی طوری بوده که در عالم خارج مجسمه انسان و.. خیلی متداول بوده است، به این شاهد و قرینه می‌آوریم اگر نگوییم لفظ هم وجود دارد می‌گوییم الغاء خصوصیت می‌کنیم که شامل آن موجودات هم می‌شود، عین مسأله در ملک و جن هم می‌شود گفت. می‌گوییم آن در آن زمان چه که تداول داشته در هر زمانی تداول داشته و رایج بوده، این است که مجسمه‌ها اختصاص به انسان نداشته و شامل حیوان هم می‌شده و خیلی وقت‌ها مجسمه‌ها مجسمه‌های موجودات ماورایی بوده است حتی بت‌هایی که ساخته می‌شده، معمولاً اولش این طور بوده، نمی‌گویند که خود این را بماهو هو، می‌گویند این نمادی و صورتی از موجود ماورایی است که من آن را می‌پرستم، چون این تداول داشته است بعید نیست که بگوییم در اینجا با این قرینه خاصه یا لفظ شامل ملک و جن می‌شود یا لفظ هم نشود، الغاء خصوصیت می‌شود.

نکته این است که در بحث اول می‌گویند حیوان فی حد نفسه می‌تواند اطلاق و شمول داشته باشد، آن را جواب می‌دهیم، می‌گوییم این اصطلاح کاربرد ندارد، اما وجه دوم می‌گویند ما یک قرینه‌ای خارجی داریم، این قرینه خارجی در ظهور، اثر می‌گذارد، یا لااقل ما را در الغاء خصوصیت کمک می‌کند. قرینه خارجی هم این است که ساخت مجسمه‌ها همیشه چنین نبوده که مجسمه حیوانات یعنی کبوتر و.. باشد، مجسمه انسان هم متداول بوده است و همین طور ساخت مجسمه‌هایی که به صورت بت و یا غیر بت بوده است و نمادی از موجودات ملکی بوده و اگر جایی بخواهد مجسمه را به آن چیزهای خاص دنیایی اختصاص بدهد و شامل آنها نشود با توجه به این رواج، اختصاص به یک بیان و ذکر داشت، چون چنین بیانی نداشت، می‌شود بگوییم لفظ شامل اینها می‌شود یا لااقل در اینجا به خاطر این قرینه خاصه یا لااقل ما الغاء خصوصیت می‌کنیم، می‌گوییم حیوان با الغاء خصوصیت به موجودات ماورایی هم تسری می‌کند.

جواب آقای اعرافی

بنابراین به نظر می‌آید که در کلمه حیوان نهایت مفهومی که می‌شود با آن موافقت کرد این است که شامل انسان هم می‌شود. اما شمول کلمه حیوان بر موجودات ماورایی، تداول ندارد. اصطلاح حیوان بر ملک و.. و الغاء

خصوصیتش هم اطمینانی وجود ندارد، پس نتیجه این بحث تا اینجا این است که ظهور لفظ در موجودات حیوانی، و حداکثر انسان هم است، و شمولش نسبت به موجودات غیر انسانی و عالمی یعنی ملک و.. شمول واضحی ندارد، الغاء خصوصیتش هم الغاء خصوصیت روشنی نیست.

اطلاق روایت « محمد بن مسلم » بر حفظ یا ساخت صور

البته اینها روی فرض است، برای این که ما قبلاً می گفتیم در این که « لابس ما لم یکن حیواناً » شامل مجسمه سازی شود، اصلاً تردید است، می گفتیم شاید برای اقتناع و حفظ صور باشد. اگر بگوییم شامل ساختن می شود، اینها جوابهایش است، می گوییم شامل ملک و جن نمی شود، اگر مبنایی اشکال کنیم، اصلاً با بحث بی ارتباط می شود. البته در بحث اقتناع صور همین بحث اثر دارد. این یک وجه که بگوییم این روایت محمد بن مسلم اختصاص دارد به غیر ملک و جن به موجودات این عالم، و این وجه تا این حدش به نظر می آید وجه درستی است یعنی روایت که می گوید اشکالی ندارد مگر این که حیوان باشد، این که این حیوان شامل ملک و جن باشد تا اشکال پیدا کند محرز نیست، و لذا می شود به همان اطلاقات در آن تمسک کرد.

تمسک به اطلاق در روایت « محمد بن مسلم »

البته در صورتی که بگوییم شامل نمی شود. اگر کسی بگوید شبهه مفهومی دارد اینجا با عام می شود تمسک کرد یا نه؟ بحث های دیگر پیدا می شود یعنی یک بار این است که حیوان را تعمیم به ملک و جن می دهیم، مانند این که بعضی گفتند، شامل می شود، یک بار می گوییم نه، شامل ملک و جن نمی شود، خوب یا ظهور یا الغاء خصوصیت نمی شود، در این صورت تمسک به اطلاقات می کنیم که مانعی ندارد، یک وقتی هم است که شبهه مفهومی داریم یعنی نمی دانیم که حیوان شامل او می شود یا نمی شود اگر شبهه مفهومی باشد تمسک به عمومات هم نمی شود کرد.

اگر گفتیم حیوان شامل ملک و جن نشد، نه لفظش نه با الغاء خصوصیت، در این صورت تمسک به اطلاق می کنیم و ما این را بعید نمی دانیم ولی اگر گفتیم اجمال داشت و با شبهه مفهومی از بحث رد شدیم نمی توانیم به اطلاق تمسک کنیم. با تفصیل هایی که در اصول دارد. در شبهه مفهومی نمی شود به عام تمسک کرد.

جمع بندی

بنابراین در « مالم یکن حیواناً » « حیوان » شمول به ملک و جن ندارد و می شود به اطلاقات تمسک کرد. این وجه اول که به نظر ما وجه اول درست است برای اختصاص حکم به غیر ملک و جن.

نظر امام خمینی؛ حرمت ساخت مجسمه ذی الروح

وجه دوم برای این که ملک و جن از دائره حکم خارجند، این است که روایات نفخ (روایاتی که در آن دارد که : کَلَفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفَخَ وَ مَا هُوَ بِنَافِخٍ فِيهَا) عمده در بحث است امام می فرمایند اصل در حرمت مجسمه سازی موجودات ذی روح، روایات نفخ است که ایشان چون مرسلات ابن ابی عمیر را معتبر می دانند، می گویند یکیش معتبر است و بقیه معتبر نیست، و ما می گوئیم هیچ کدام معتبر نیست و جبر به شهرت را معتبر کردیم.

ظهور روایت نفخ (کَلَفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفَخَ وَ مَا هُوَ بِنَافِخٍ فِيهَا) در نظر امام

ولی به هر حال این روایات نفخ در اینجا مهم است در استدلال برای حرمت، یا حداقل کراهت. باید ببینیم روایت نفخ چه ظهوری دارد و شامل موجودات جنی و ملکی هم می شود یا نه؟ ایشان می فرمایند این روایات نفخ شامل موجودات ملکی و جنی نمی شود و در آن اطلاقی وجود ندارد، همان طور که گفتیم حیوان اطلاق ندارد، ملک و جن را نمی گیرد، می فرمایند این هم جنّ و ملک را نمی گیرد، شامل ملائک و.. نمی شود؟ کلمه نفخ به کار رفته است، کسی که مجسمه ای ساخت مجبور می شود روح در آن بدمد، و دمیدن در شیء همان طور که می دانید در موجودات مادی متصور است، به عبارت دیگر ما موجودات امری داریم، موجودات خلقی داریم، موجودات خلقی هستند، که اول کالبدی دارد که در یک حرکت رحم انجام می شود، یا شکل دیگر که ابتدای خلقت بوده است. کالبدی در یک فرایند تدریجی ایجاد می شود بعد نفخ روح در کالبد می شود. در یک حرکت تدریجی این موجود دارای روح می شود. بعد از آماده شدن جسم، نفخ روح می شود. این دمیدن روح و نفخ روح در موجودات خلقی است که تحقق و ایجادشان به صورت تدریجی با تعبیر قرآنی، نفخ روح است، اینها موجودات خلقی هستند حتی موجودات مجرد این عالمی مثل انسان و.. ترکیبی است با نفخ محقق می شود و ذو حیات می شود.

اما نوع دوم موجودات **امری** هستند، موجودات مجردند در موجودات مجرد تحقیقشان به امر **کُن** است، چنین نیست که چون ملائک کالبد و جسمی ندارند، بگوئیم کالبدی داشتند، بعد از یک حرکت جوهری در یک حرکت تدریجی، این جسم آماده شد برای نفخ روح شدن، چنین چیزی نیست، برای این که آنها مجردند و در آنجا فقط **کُن** فیکن است. چنین نیست که بخواهد ماده ای باشد و بعد با حرکتی آماده برای نفخ روح شود و کالبد و امکان ذاتی برای تحقیقش کافی است. **همین که می تواند موجود است و چنین نیست که وجود تدریجی نفخه ای داشته باشد. ذو حیات های ماوراء طبیعی و عالم مجردات هستند.**

مفهوم « خلق »

خلق دو اصطلاح دارد:

الف. خلق عام

یک اصطلاح عامی دارد که موجوداتی که ماده سابقه هم می خواهد داشته باشد و همه را می گیرد .

ب. خلق مقابل امر

یک اصطلاحی که در قرآن هم بیشتر به کار می رود، خلق مقابل امر است، ابداع است، یا امر « کُن » است. آنهایی که موجود مسبوق به ماده و حرکت است خلق می گوید و دیگری را ابداع می گوید. خلق و تکوین و.. در موجودات مادی است حتی موجودات ذی روح . اینجا هم حالت خلقی دارد، اول جسمی است و مادی و شرایط است و بعد نفخ روح می شود.

بنابراین ایشان می فرمایند چون موجودات ماورایی و ملکی و عالم ملائکه، عالمی است که در آنجا خلق به معنای خاص متصور نیست، و نفخ روح آنجا معنی ندارد، که اصلاً جسم و جانی نیست که نفخ روح شود، می فرماید خودش موجودی است که با امر کُن ابداع می شود و از کتم عدم بیرون می آید و محقق می شود. ایجاد دفعی است، ایجاد تدریجی مسبوق به ماده و شرایط حرکتی.

اگر در تفاوت ایجاد خلقی و ایجاد امری توجه کنید، معلوم می شود که در ایجاد امری، که همان عالم ملائکه است آنجا نفخ روح وجود ندارد.

با توجه به این استدلال دوم امام می فرماید که عمده در بحث حرمت مجسمه سازی، روایاتی است که می گوید؛ **كَلَّفَ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا وَ مَا هُوَ بِنَفْخِ فِيهَا** و این تعبیر نفخ و که همان ایجاد ماده است و این که **روح و ترکیب** است این اختصاص به حیوان و انسان دارد اما شامل ملائکه نمی شود. این وجه هم برایش پاسخ هایی دادند که بررسی می کنیم.

جوابِ تقریر امام در تجرد ملائکه

الف. نظر علامه مجلسی و آقای خوئی : « تجسیم ملائک »

یک وجه بحث مبنایی است که آقای خوئی به آن اشاره دارند و مبتنی بر آن چیزی است که دیروز هم اشاره کردم که کسانی قائلند به این که ملائکه هم موجودات مادی هستند، منتهی جسم و ماده آنها، جسم و ماده لطیفه ای

است نه این که جوهرراً و ماهیتاً و ذاتاً متفاوت با موجودات مادی باشد، این یک دیدگاه است. این دیدگاه می گوید مثلاً علامه مجلسی سخت به این معتقدند و آقای خوئی هم قائلند. می فرمایند که مرحوم علامه مجلسی فرموده اند کسی که قائل به تجسم ملائکه نباشد، منکر ضروری ای است و از ضروریات دین است که ملائکه موجودات مجرد نیستند و مادی هستند، اولی اجنحة هستند، بال دارند، قدرت های مادی وجودشان مادی است. روی این مبنا اگر کسی بپذیرد می گوید که فقط نوع جسمشان یک کمی تفاوت دارد، مثل این که ما ذرات جسمانی نامرئی هم زیاد داریم که علم که پیشرفت کرده اینها را هم کشف کرده، انرژی هم همین طور است و انرژی هم یک موجود مادی است گرچه به چشم نمی آید آن هم ملائکه را چنین چیزی تلقی کردند بر حسب استظهاری که از پاره ای روایات دارند. اگر این اشکال باشد این اشکال مبنای است یعنی می گوید ملائکه هم مثل موجودات اینجا هستند منتهی یک کمی لطیف تر هستند، وقتی که مادی شد، آن وقت مرکب از جسم و روح می شود و نفخ هم در او معنی دارد منتهی نفخ خاص خودش، آن وقت این روایات این را هم شامل می شود، این یک جواب است که این جواب، بحث مبنایی است و **ما هم مبنایی است** و نمی خواهیم وارد بحث فلسفی شویم.

نظر آقای اعرافی

ولی به اجمال موضع خودمان را می گوئیم که ما ملائکه را فی الجمله موجودات مجرد می دانیم و تجرد را مخصوص خداوند نمی دانیم **آن یک ویژگی های خاص خدا وجود دارد**، و تجرد خاص تبارک و تعالی نیست و موجودات مجرد دیگری هم هستند که در آنها ترکیب از جسم نیست و **اصلاً خواص جسم و.. در وجود آنها نیست** و حداقل ملائکه و در بعضی از فروض و مصادیقش از همین قبیل است. این اشکال مبنایی است و جواب هم مبنایی است.

تعبیر ملک، ممکن است شامل شود دو نوع موجودات را، هم موجودات مجرد و هم بعضی موجوداتی که موجودات لطیفه جسمانی هستند. ولی الاموجود مجرد را که نمی توانیم بگوئیم که هم است و هم نیست. **ما می گوئیم موجودات...**

ب. جواب دوم : «ظهور نفخ بر موجود حاکی»

جواب دومی که می شود اینجا داد این است که این روایاتی که « **كَلَفَ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا** » آمده است به لحاظ محکی نیست، به لحاظ حاکی است.

امام این بحث را بردند روی محکی و گفتند محکی مجسمه هایی که حکایت از حیوانات می کند یا انسان می کند، انسان و حیوان، نفخ در آنها می شود ولی آنچه حکایت از ملائکه می کند که آن ملائکه در آنها نفخ نمی شود و وجودشان با نفخ روح نیست، اما می شود. روایت کار به محکی ندارد و مربوط به همین مجسمه است که حاکی است حالا این مجسمه ملک باشد یا مجسمه فلک و کبوتر باشد یا انسان و جن و.. در هر حال ولو این که محکی تفاوت دارد اما این حاکی، جسم است و جسم اگر بخواهد ذو حیات شود، باید در او نفخ شود. ممکن است بگوییم این کاربرد تعبیر نفخ در اینجا به لحاظ این است که این موجودی که دست ساخته انسان است در هر حال یک موجود جسمی است و اگر بخواهد حیات پیدا کند باید نفخ روح شود و کار به محکی ندارد. آنچه که شما در این روایات دارید که « من صور صورة کلف أن ینفخ فیها، أن ینفخ فیها » به لحاظ این که، اینجا منظور ساخت یک پیکره ای است که حیات پیدا کردن او با نفخ کردن در او است و این موجود طبیعی است نه محکی اوست که بگوییم ملک با غیر ملک فرق می کند.

ممکن است این هم جواب داده شود که جواب بی ربطی هم نیست. ممکن است بگوییم تعبیر نفخ از لحاظ این است که بالاخره شما چیزی ساختید که اگر بخواهد حیات پیدا کند، نفخ می خواهد. این موجود مادی که اینجا ساخته شده مورد مذمت است، حالا حکایت از ملک باشد یا جن باشد، یا هر چیز دیگر، اگر بخواهد حیات پیدا کند باید نفخ شود. ولی نمی شود نفخ در او کرد.

نظر آقای اعرافی

بنابراین بعید نمی دانیم که به لحاظ حاکی باشد نه به لحاظ محکی. گرچه با یک وجه دیگری در این هم می شود استبعاد کرد. آن این که در بعضی این روایات اصلاً تعبیر حیوان آمده است. همه اش نیست ولی در بعضی می گوید: « من صور صورة حیوان، یا من صور حیواناً » در دو سه روایت از این ۵، ۶ روایت تعبیر حیوان آمده است که اگر این باشد آن وقت بعید است که کلمه حیوان شامل ملائکه شود فلذا در مجموع نظر ما نسبت به این وجه دوم این است که این روایات هم شمولش نسبت به ملک و.. محل تردید است. برای این که در خود این روایات هم تعبیر حیوان آمده است و شمولش یک مقدار **مستبعد** است. البته از جهت سندی هم این روایات را معتبر نمی دانستیم.